

شوریده از شعر!

یک سال و نیمی از انتشار «کدام سایه از آبی‌ها» آخرین مجموعه شعر «شیرین رضویان» شاعره ایرانی مقیم انگلستان می‌گذرد. هنوز چیز دندانگیری در باره آن در رسانه‌ها نیامده است. شاید هم چیزهایی بوده و به چشم من نیامده باشد. به هر تقدیر حس و حالی در بعضی از شعرهای مجموعه هست که باید بیشتر در آن‌ها تأمل کرد.



من کمابیش مراحل تکوینی شعر

«شیرین» را از نخستین مجموعه، «از

واژه تا پندار» دنبال کرده‌ام و یکی دو بار در همین کیهان پیش‌بینی کردم که «زمزمه‌های» او روز به روز بلندتر می‌شود. عشق معنای ژرف‌تری پیدا می‌کند و به خشم و خروشی که رویدادهای روزگار در آدمی برمی‌انگیزاند، آراسته می‌شود. حالا «کدام سایه از آبی‌ها» بر صحت این پیش‌بینی گواهی می‌دهد. متأسفانه

شیرین، شعرها را به ترتیب تاریخ سرودن،

تدوین نکرده تا بشود گام به گام، جهش‌های

تکوینی را در آن‌ها بازایی کرد. شعرها طی ده سال از ۱۹۹۸ تا ۲۰۰۸ سروده شده آن‌ها که سن و سالشان کم‌تر است، از نظر فرم دقیق‌تر و از نظر محتوا متعهدانه‌تر جلوه می‌کنند.

جوانه‌های اعتراض، بدیهی است که از آغاز در شعرهای شیرین حضور داشته، ولی آن‌چه مهم است، روند نهادینه کردن آن در اندیشه شاعرانه است. این روند، در برخی از شاعران به «شعار» می‌انجامد که بزرگترین آفت جوهر شعری است. اعتراض را نباید پیش کشید. خودش باید پا پیش بگذارد. باید خود جوش از درون سرریز کند و در شعر جاری شود. اعتراض اگر نه در همه شعرهای شیرین، دست کم در بخش بزرگی از آن‌ها خود جوش رخنه کرده است. گاه عاشقانه‌ها در بیتی یا مصرعی خودشان جای به اعتراض می‌دهند. شبیه کار «عارف» که گاه در میانه سرودن عاشقانه‌ای برای فی‌المثل «تاج‌السلطنه»، از ته دلش بانگ اعتراض علیه دولت و حکومت و مشروطه برمی‌خاست و در جا در شعر می‌نشست!

رد پای شیوه‌های عارف و عشقی - و چرا دور برویم - «ژاله اصفهانی» را نیز می‌توانیم در برخی از شعرهای شیرین پیدا کنیم. با این تفاوت که او از عارف و عشقی بیانی ظریف‌تر دارد، ولی مدارا و شکیبائی ژاله را ندارد!

«ز دست خلق و ز دست خدای خسته شدم / از این زمانه و از خدعه‌هاش خسته شدم / از آن خدا که زمانی همیشه با ما بود / کنون نمی‌رسد این جا، صدایش، خسته شدم / از این دو واژه فرار عشق و آزادی / که مانده‌اند همه در عزاش خسته شدم / از آن وطن که دلم سال‌هاست لک زده است / برای یک نفس از آن هواش خسته شدم..»

یأس و خستگی، البته در ذات اندیشه شاعرانه شیرین نیست. همین شعر «خسته» هم، خشم و اعتراضی را با خود حمل می‌کند. فهرست عناوین بسیاری از شعرهای «کدام سایه..» خود گویای محتوای آن‌هاست:

یک سفره آزادی / از بس ستاره کشتید / انفجار / سکه آزادی / و کتابسوزان:

«ستاره کی دمد آخر به بام خانه ما / شکوفه می‌دهد آیا دگر جوانه ما؟ / در این کرانه خاموش، بشکند آیا / صلاهی رهگذری، ظلمت شبانه ما؟ / رسانه هیچ رسا نیست تا خموشی هست / به غیر واژه نباشد کنون رسانه ما..»

قریحه پرورش یافته شیرین در تکرار سنجیده حروف، در بعضی از شعرها، توانائی بیشتری نشان می‌دهد، از جمله در بازی با «شین» و تکرار خود جوش آن، به کمک وزن می‌آید و «موزیکالیت» آن را کامل می‌کند.

چند نمونه:

«آفتابی نوشتم / شکار شاهین شوق شدم / پریدم، هما شدم.. (خاکستری)

«باز اشک / شفاف و شور / از پشت شیشه / به شب سلام می‌گوید.. (کدام سایه)

«از شعر شوریده‌ام / گریخته‌ام از شعر / این شوریده حال پریشان شولای / شوری به شب بی‌شرابم / نمی‌آورد دیگر.. (گریز)

«شاید این سرنوشت شوم من است / که تماشگر جهان باشم / پشت چشمان تا سحر بیدار.. (سرنوشت)

«از پشت همیشه شب‌های تابستان... در شب شعر و شور و عرفان شهر من، همدان!...»

(با بهار می‌آیم)

این هم نظری بود از گذری در مجموعه‌ای که بسیار بیشتر می‌توان درباره‌اش گفت....

نباید گذاشت «سایه آبی‌ها» در زیر سایه انبوه رویدادهای سیاه رسانه‌ها، ناپدید شود.